

دکتر محمد محمدی

اهل گرگان از استان گلستان است. در مقطع دبیرستان با کتابهای مرحوم بازرگان و مرحوم طالقانی آشنا شد. بعد از آن که در دانشکده حقوق دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد، توانست به صورت مستقیم با مرحوم طالقانی و جلسات ایشان در مسجد هدایت ارتباط برقرار کند. خودش می گویند: طالقانی نعمتی بود که قامت مرا بلند کرد. در انجمن اسلامی دانشکده حقوق با عده‌ای از بچه‌های دانشجو همراه بود و حتی در جلسات دادگاه بعد از سال ۴۲ مربوط به مرحوم بازرگان و مرحوم طالقانی شرکت می‌کرد. سال ۱۳۴۵ لیسانس حقوق را گرفت و در سال ۱۳۴۹ نیز موفق به اخذ فوق لیسانس شد. سال ۱۳۴۷ با مجاهدین آشنا شد و به عضویت سازمان درآمد. تا اینکه در سال ۱۳۵۱ طی یک درگیری مسلحانه دستگیر شد که تا پیروزی انقلاب در زندان بود. سال ۱۳۵۵ به دنبال اختلافات درونی مجاهدین در شش مورد مشخص با بچه‌های سازمان بحثهای متعددی داشت تا بالاخره بعد از هیجده ماه گفتگو در سال ۱۳۵۶ به طور کامل از آنها جدا شد. بعد از انقلاب در سال ۱۳۵۸ به استخدام دانشگاه درآمد و سال ۱۳۵۹ نیز به نمایندگی از طرف مردم شهرستان گرگان و آق قلا در مجلس شورای اسلامی انتخاب شد. دارای دکترای حقوق با گرایش حقوق اساسی از انگلستان است.

## قانون اساسی در بستر تحولات اجتماعی

گفت و گو با دکتر محمد محمدی

این است که نمایندگان، منتخب اکثریت جامعه می باشند که در این حالت قانون اساسی مصوبه آنها، تجلی اراده ملی خواهد بود.

■ اما شرایطی وجود دارد که اکثریت مردم در انتخابات، جهت تعیین نمایندگان خود برای تدوین قانون اساسی شرکت نمی کنند و در واقع منتخبین، نمایندگان اکثریت ملت نمی باشند. در آن صورت باز هم می توان قانون اساسی را محصول اراده ملی فرض نمود؟

□ در چنین شرایطی حتی اگر اکثریت بالای پنجاه درصد هم شرکت نکنند؛ ناچاریم فرض را بر این بگذاریم که آنها قانون اساسی موجود را پذیرفته‌اند یا اینکه نسبت به آن حساسیتی ندارند. البته، این نکته بسیار مهمی است. معمولا شرکت نکردن در فرآیند شکل‌گیری قانون اساسی می‌تواند چند دلیل داشته باشد. از جمله اینکه برخی افراد، حساسیتی نسبت به اصل موضوع ندارند و دیگر آنکه بدلیل رضایت از شرایط موجود، ضرورتی برای شرکت فعال خود نمی بینند.

■ ولی بهر حال در چنین شرایطی قانون اساسی نمی تواند محصول اراده ملی تلقی شود؛ چرا که طیف برکنار مانده از انتخابات در واقع اعمال اراده نکرده‌اند.

□ البته یک حالت آن است که اکثریت بدلیل اخلال در سیستم انتخاباتی، نتوانند اراده خود را اعمال کنند. حالت دوم که در بسیاری از

آنچه باعث شد به سراغ دکتر محمد محمدی برویم، دغدغه قانون اساسی بود. در مطالعه تاریخ معاصر مقطعی را شاهد بوده‌ایم که اراده ملت‌ها در تقابل با قانون اساسی موجود قرار گرفته است. انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران نمونه بارز این تقابل می‌باشد و تحولات خونین الجزایر نیز نمونه دیگری است. این که ملت در مقطعی، خواسته‌های خود را در قانون اساسی موجود متبلور نبیند و در صدد تغییر آن برآید، یکی از مهمترین چالش‌هایی است که بر سر راه تثبیت یک قانون اساسی وجود دارد.

■ آقای دکتر محمدی از اینکه به دعوت ما پاسخ مثبت دادید، تشکر می‌کنیم. اولین سؤال ما درباره نسبت قانون اساسی و خواسته‌های اجتماعی (اراده ملی) است. شما چه رابطه‌ای بین این دو موضوع تعریف می‌کنید؟

□ در ابتدا باید چند مفهوم را تعریف کنیم. نخست این ضرورت که چرا به نوشتن قانون اساسی رو می‌آوریم؟ یا توجه به آنکه نگارش قانون به این صورت، در قرون اخیر متداول شده است؛ شاید ابتدایی‌ترین ضرورتی که به ذهن می‌رسد؛ وجود اندیشه‌های گوناگون در جامعه است که بعضا در تعارض با یکدیگر هستند و امکان اجرای همزمان آنها وجود ندارد. در چنین شرایطی ما ناچاریم وجوه مشترک جریانهای مختلف را بصورت یک قاعده درآوریم که به تعبیر امروزی، قانون اساسی قلمداد می‌شود. پس در واقع قانون اساسی محصول توافق ملی و اراده ملی می‌باشد. فرض ما بر



کشورهای جهان سوم رایج است؛ تغییر دادن سیستم در جهت حفاظت از منافع اقلیت حاکم و در راس قدرت می باشد. یعنی جریانی که به قدرت می رسد؛ چنان سیستم را شکل می دهد که هیچگاه جریانی جز خودش به راس قدرت دست پیدا نکند. ولی ما در تعریف حکومت قانونی، به یک ضابطه اساسی برمی خوریم. ضابطه یک حکومت قانونی این است که شرایط برای تبدیل اقلیت به اکثریت وجود داشته باشد یعنی اقلیتی که در عین پابندی به قانون اساسی موجود، این امکان را پیدا کند که با جلب آرای اکثریت، زمام امور را در دست گیرد. بطور مثال جریان حاکم کنونی در جمهوری اسلامی، دیروز در اقلیت بوده است این امکان نباید وجود داشته باشد که معادله تغییر کند.

حکومت و قوانین نیز متناسب با آن تغییر کند. ولی در کشورهای جهان سوم معمولاً بدلیل عدم وجود مکانیسمهای تغییر در موارد نارضایتی شدید عمومی، مردم ناچار از شورش و انقلاب می شوند. قانون اساسی وقتی خیلی عام باشد، می تواند خود را با شرایط گوناگون وفق دهد و مردم برای اعمال اراده خود نیازی به شورش و انقلاب ندارند.

**■ آیا در کشورهای غربی هم این امکان وجود دارد که مردم تمامی اراده خود را اعمال کنند؟**

□ من یک نمونه را می گویم. سال گذشته از یکی از شبکه های تلویزیونی انگلستان برنامه ای پخش شد که محتوایش رای گیری و نظرخواهی درباره نظام سلطنتی بود. چند سؤال مطرح بود: آیا شما با ادامه سلطنت ملکه الیزابت موافقت می کنید؟ آیا با تداوم سلطنت در خانواده پرنس چارلز ولیمهد انگلستان توافق دارید؟ و... از هر استان تعدادی را دعوت کردند که جمعی در حدود ۵ هزار نفر را شامل می شد. این برنامه نظرخواهی در سالن اجتماعات خیلی عظیمی شکل گرفت. نتیجه رای گیری هم جالب بود. حدود ۵۵ الی ۵۶ درصد به ادامه سلطنت ملکه رای دادند و بعضی ها با تداوم سلطنت در خاندان پرنس چارلز اصلاً موافق نبودند. وجود چنین راهکارهایی سبب می شود که مردم برای اعمال اراده خود به شورش و انقلاب متوسل نشوند.

**■ دو نکته ای که شما به آن اشاره کردید؛ موانعی جدی بر سر راه اعمال اراده ملی می باشد. ولی مشکل دیگری هم وجود دارد. یک قانون می تواند در مقطعی محصول اراده ملی باشد ولی با گذر ایام و تحول نسلیها و شکل گیری یک بافت جدید اجتماعی، ویژگی خود را از دست بدهد. رهبر فقید انقلاب هم در مقطع انقلاب ۱۳۵۷ مطلبی را قریب بدین مضمون در مورد قانون اساسی مشروطیت گفتند که پدران ما نمی توانند برای ما تصمیم گیرنده باشند!**

□ این موضوع در نظامهای سلطنتی پیش می آید. در نظامهایی که حاکمیت و کل دولت هر چهار یا پنج سال عوض می شود، معمولاً مردم این فرصت را می یابند که تبلور نظرات جدید خود را ببینند. ولی یک حالت وجود دارد که با کمال تأسف باید آن را ویژگی جهان سومی تلقی نمود. یعنی قانون اساسی به گونه ای نوشته شده باشد که نتواند خود را با شرایط جدید وفق دهد و مردم ناچار شوند که برای اعمال اراده خود، کل حکومت و قانون اساسی را تغییر دهند. در بسیاری از قوانین اساسی دنیا، یک رشته قواعد عام را تحت عنوان قانون اساسی ذکر می کنند تا در تحول شرایط، نیازی به تغییر آن نباشد.

**■ شما به برخی قوانین لایتنیر در قانون اساسی اشاره کردید. از جمله اسلامیت نظام، ولایت و امامت و یا اتکا به آرای عمومی آیا این قوانین لایتنیر، موانعی بر سر راه اصلاحات قانون اساسی پدید می آورد؟**

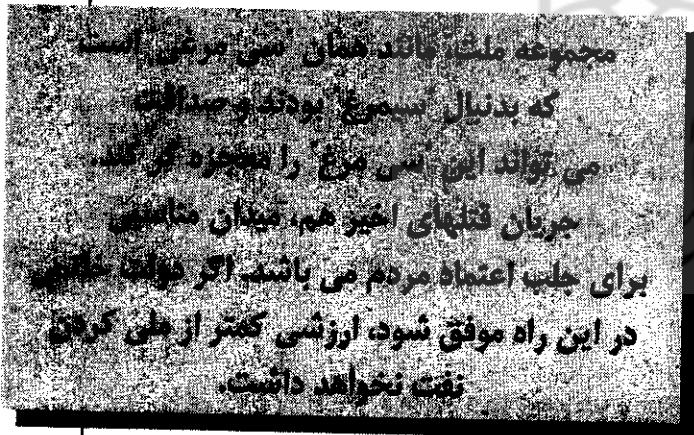
□ طبیعتاً مواردی هم که شما به آن اشاره کردید؛ اجازه نمی دهد قانون اساسی از طریق خود قانون اساسی ترمیم شود. نکته دیگر، اختیارات

**■ آیا این مشکل در قانون اساسی ما بچشم می خورد؟**

□ در قانون اساسی ما دو نکته وجود دارد که آن را با قوانین اساسی موجود در دنیا متمایز می کند. در قوانین اساسی بیشتر کشورها بر مبنای اعلامیه جهانی حقوق بشر، افراد یک ملت از منظر حقوقی، مساوی تلقی شده اند و فرض را بر این گذاشته اند که کسی بخاطر رنگ، نژاد، جنسیت (زن و مرد بودن) و مذهب امتیاز نداشته باشد. در قانون اساسی ایران تمامی موارد غیر از دو نکته مورد پذیرش قرار گرفته است. یکی در مورد تساوی جنسیتها و دیگری در مورد تساوی مذاهب در چنین حالتی افرادی که مسلمان و شیعه هستند، در مواردی از امتیازاتی نسبت به سایر اقلیتها برخوردارند. همچنین تنها ادیان زرتشتی، یهودی، مسیحی در ایران ادیان رسمی تلقی شده است و سایر اقلیتها رسمیتی ندارند.

**■ ظاهراً قوانینی از این سنخ را تغییر ناپذیر تلقی کرده اند؟**

□ بله این موضوع در قانون اساسی مشروطه هم وجود داشت که سلطنت قاجار الی الابد غیر قابل تغییر است. وقتی رضاشاه روی کار آمد؛ خاندان پهلوی را در قانون اساسی جایگزین خاندان قاجار کردند و نوشتند: سلطنت خاندان پهلوی اصلی تغییر ناپذیر است. در قانون اساسی فعلی هم چند اصل را تغییر ناپذیر تلقی کرده اند. از جمله شیعه بعنوان مذهب رسمی، اسلامی بودن نظام، اصل ولایت و امامت، اتکا به آرای مردم و... اصول تغییر ناپذیر قانون اساسی قلمداد شده اند. معمولاً در نظامهای سیاسی، مکانیسمی را قرار می دهند که در صورت تغییر دیدگاههای مردم،



رهبری در زمینه تغییر قانون اساسی<sup>(۱)</sup> است. تشخیص اینکه چه موادی از قانون باید تغییر کند؛ طبق اصل ۱۷۷ به عهده مقام رهبری گذاشته شده است و اینکه چه کسانی باید این تغییرات را اعمال کنند باز هم به عهده مقام رهبری است. مجموعه کسانی که در این تغییر قانون می توانند اعمال نظر کنند، اکثراً در حیطه رهبری می باشند. از جمله اعضای شورای نگهبان که ۶ نفر از آنها منصوب رهبری است، همچنین اعضای ثابت مجمع تشخیص مصلحت یا پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان (که در مرحله انتخاب از کاتال شورای نگهبان منصوب رهبری می گذرند). در کنار اینها ۱۰ نفر هم به انتخاب مستقیم مقام رهبری اضافه می شوند؛ به



اضافه رؤسای سه قوه که در این میان رییس قوه قضاییه هم توسط رهبری انتخاب می‌گردد.

■ آیا مجموع این اختیارات در قانون اساسی مصوب سال ۵۸ نیز وجود داشت؟

□ نکته خیلی مهم، تغییر اساسی در بازنگری سال ۶۸ می‌باشد. انجام همه کارهایی که قبلا به شکل شورایی بود، جای خود را به مدیریت واحد داد. شورای رهبری حذف شد و رهبری واحد جایگزین گردید. شورای

قانون اساسی، ثمره اراده مردم در یک مقطع بود و در مقابل اراده کنونی مردم قرار خواهد گرفت. در این حالت چه باید کرد؟

□ ببینید من دو فرض را مطرح کردم. یکی فرض تغییر اصول قانون اساسی، منتهی در چارچوب قانون اساسی و فرض دیگر تغییر کلی قانون اساسی خارج از چارچوب قانون اساسی. در مورد دوم فرض عقلانی اینست که در صورت وجود شرایط، عقلای جامعه راه حل منطقی و خردمندانه ای پیش بگیرند تا از خسارات های یک تحول خشونت آمیز جلوگیری شود.

■ ولی با توجه به مکانیزمی که شما تشریح کردید؛ خبرگان که به منظور تجدیدنظر گرد هم می آیند، اکثرا منتخب رهبری خواهند بود. در آن صورت چگونه از دل این مجموعه بازنگری اساسی بیرون خواهد آمد؟  
□ متاسفانه در قانون اساسی مصوب سال ۶۸ این پیش بینی را نکرده اند.

■ به نظر می‌رسد در این مورد جای نگرانی زیادی وجود داشته باشد. چرا که اگر ما به بن‌بست برسیم؛ بدلیل عدم وجود راهکارهای قانونی، احتمال بروز درگیری قهرآمیز از سنخ تجربه الجزایر وجود خواهد داشت و طبیعی است که چنین حالتی استقلال ایران را به خطر می‌اندازد!

□ همانگونه که شما اشاره کردید هر چه تحول با خشونت عمومی همراه باشد، خسارت بیشتری وارد می‌شود. "دایانا" همسر سابق "پرنس چارلز" محبوبیت بسیاری در انگلستان داشت. بدلیل کمکهای "دایانا" به موسسات خیریه و همچنین افراد محروم یا دارای بیماریهای صعب‌العلاج، او به عنوان یک پدیده مردمی شهرت یافته بود. در تشییع جنازه او "ملکه الیزابت" مورد شمامت مردم قرار گرفت که چرا در فقدان "دایانا" مانند سایرین اشک نمی‌ریزد و چرا سرد برخورد می‌کند این اعتراضها آنقدر تداوم یافت تا ملکه بالاخره در تلویزیون انگلیس از مردم معذرت خواهی نمود و گفت: "من" فهمیدم که چرا "دایانا" اینقدر محبوب بوده است؟ یعنی بلافاصله احساس مردم و اراده مردم منعکس شد و "ملکه الیزابت" نیز عکس‌العمل نشان داد. بعد از این قضیه هم رای‌گیری شد که در ابتدای صحبت مطرح کردم. چرا که حاکمیت انگلیس می‌خواست مردم را ارزیابی کند.

■ از مسایلی که در مورد مرگ "دایانا" و واکنشهای "خاندان سلطنتی" در انگلستان مطرح کردید، من این نکته را نتیجه می‌گیرم که قبل از حادثه شرایط اجتماعی، مدیریت جامعه باید قضیه را درک کند.

□ بله. من می‌خواهم بگویم که اگر روزی اراده اکثریت مردم بر امری قرار گرفت، مناسبترین و عاقلانه‌ترین و کم‌هزینه‌ترین کار این است که آن اراده را بشناسیم و نذاریم جامعه به سمتی برود که نه به نفع جامعه است و نه به نفع هیچکس دیگر.



صداوسیما جای خود را به رییس صداوسیما داد که آن هم منتخب رهبری است. شورای عالی دفاع حذف و انتخاب اعضای آن به رهبری واگذار شد. جنگ و صلح یا پیشنهاد شورای عالی دفاع و تایید مقام رهبری بود که با حذف شورای عالی دفاع از قانون، این بخش هم حذف شد. شورای عالی قضایی حذف شد و به جای آن رییس قوه قضاییه مطرح گردید که آن هم به انتخاب رهبری است. بطور کلی، تغییرات قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ از منظر بوجود آوردن یک مدیریت متمرکز و قدرتمند شکل گرفت و بسیاری از اختیارات رهبری موجود در اصل ۱۱۰ در سال ۱۳۶۸ اضافه شد که در قانون اساسی سال ۱۳۵۸ وجود نداشت. بطورمثال مقام رهبری حق تعیین سیاستهای کلی نظام را دارد، حق نظارت بر اجرای آنها را دارد و...

■ فرض کنیم که اراده مردم در شرایط کنونی به تغییر اصول تغییرناپذیر قانون اساسی معطوف شود. در این صورت دوباره همان سوآلی که در ابتدای بحث از شما داشتیم پیش می‌آید. یعنی



تایید می‌کند. ما می‌توانیم ادعا کنیم که تحول اجتماعی معجزه می‌کند. مجموعه ملت، مانند همان "سی مرغی" است که بدنبال "سیمرغ" بودند و صداقت می‌تواند این "سی مرغ" را معجزه گر کند. جریان قتل‌های اخیر هم، میدان مناسبی برای جلب اعتماد مردم می‌باشد. اگر دولت خاتمی در این راه موفق شود، ارزشی کمتر از ملی کردن نفت نخواهد داشت. چرا که در طول تاریخ مردم ما به دولتها بی‌اعتماد بوده اند و با آنها فاصله داشته‌اند.

■ به نظر می‌رسد شما در اینجا، عمدتاً یک راه حل اخلاقی برای مشکل ارایه می‌دهید. مرحوم محمدتقی جعفری می‌گفت: "حضرت علی(ع) گفتند: مردم مرا نمی‌خواهند. حسن جان! بیل مرا بیاور؛ می‌خواهم بروم سراغ کشاورزی!"

□ بله. نمونه زنده آن هم به نوعی وجود دارد. "دانیل اورتگا" و حزب "ساندنیستها" در نیکاراگوئه زیر فشار قرار گرفتند. آنها علیرغم داشتن قدرت نظامی و در اختیار داشتن ارتش به انتخابات تن دادند و نتیجه آن را هم پذیرفتند و از مسند کار کناره گرفتند.

■ سوالات ناگفته بسیاری داریم که بدلیل محدودیت، در زمان دیگری با شما مطرح خواهیم کرد. با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

پی نوشتها:

(۱) فصل چهاردهم - بازنگری در قانون اساسی - اصل یکصد و هفتاد و هفتم: بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی، در موارد ضروری به ترتیب زیر انجام می‌گیرد:  
مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به رئیس جمهور موارد اصلاح یا متمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی با ترکیب زیر پیشنهاد می‌نماید:

- ۱- اعضای شورای نگهبان
- ۲- رؤسای قوای سه گانه
- ۳- اعضای ثابت مجمع تشخیص مصلحت نظام
- ۴- پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان رهبری
- ۵- ده نفر به انتخاب مقام رهبری
- ۶- سه نفر از هیات وزیران
- ۷- سه نفر از قوه قضاییه
- ۸- ده نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی
- ۹- سه نفر از دانشگاهیان
- ۱۰- شیوه کار و کیفیت انتخاب و شرایط آن را قانون معین می‌کند.
- ۱۱- مصوبات شورا پس از تایید و امضای مقام رهبری باید از طریق مراجعه به آرای عمومی به تصویب اکثریت مطلق شرکت کنندگان در همه‌پرسی برسد. رعایت ذیل اصل پنجاه و نهم در مورد همه‌پرسی "بازنگری در قانون اساسی" لازم نیست. محتوای اصل مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدائی کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی و جمهوری بودن و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور کشور یا اتکا به آرای عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است.

■ آیا راههای دیگری چون نظرسنجی، می‌تواند جایگزین فرآیند مردم شود و در این موارد می‌توان براساس نظرسنجی‌ها اراده مردم را تشخیص دهیم؟

□ در این موارد راههای دیگر جز فرآیند مردم، به مشکلات زیادی برمی‌خورد!

■ به هر حال ممکن است هر چند روز عده ای تقاضای فرآیند مردم کنند و بگویند که مردم چنین حکومتی را نمی‌خواهند، چنین وضعیتی نیز به تشنج منجر خواهد شد.  
□ اراده اکثریت مردم با اراده یک گروه اندک قابل تمیز است.

■ از دیدگاه آقای خاتمی، قانون اساسی ظرفیتهای خوبی برای اصلاحات در بطن خود دارد که از سوی جریانهای منتقد قانون اساسی نادیده گرفته می‌شود آیا می‌توان به جای شعار تجدیدنظر در قانون، از این ظرفیتهای سود جست؟

□ به نظر من، تشخیص اینکه این ملت چه می‌خواهد؛ باید به خود ملت واگذار شود. در این حالت اگر اکثریت مردم اراده تغییر قانون اساسی را داشتند؛ تنها راه برخورد با این معضل، روش عقلانی مدیریت جامعه است تا بتواند راه حلی را برای قضیه پیدا کند. به نظر من امکان پیدانمودن راه حل در چنین بحرانهایی وجود دارد. در دنیا، قانون را تبلور اراده ملت می‌دانند و به همین دلیل به آن احترام می‌گذارند. بر این اساس، اخلاقی در مسیر قانونگذاری را نگران کننده می‌بینند. آن هم به این دلیل که در میان مردم ایجاد بی‌اعتمادی می‌کند. این نکته، بخصوص برای ملل جهان سوم گران قیمت ترین چیز است. یعنی اگر در کشورهای جهان سوم، اعتماد ملت به حکومت کم شود؛ میلیاردها دلار درآمد نفت و گاز نمی‌تواند خلا ناشی از آن را پر کند. اعتماد مردم به حکومت نه تنها ارزش فرهنگی، بلکه ارزش اقتصادی هم دارد. من فکر می‌کنم که در

## بطور کلی، تغییرات قانون اساسی

در سال ۱۳۶۸

از منظر بوجود آوردن یک مدیریت متمرکز و

قدرتمند شکل گرفت

و بسیاری از اختیارات رهبری موجود

در اصل ۱۱۰ در سال ۱۳۶۸ اضافه شد

که در قانون اساسی سال ۱۳۵۸

وجود نداشت.

جهان سوم، یک سیاستمدار استراتژیست کسی است که صادقانه با مردم برخورد کند تا مردم به او اعتماد کنند. البته نمی‌گویم کاری کند که به او اعتماد کنند؛ بلکه می‌گویم اگر صادق باشد، مردم به او اعتماد خواهند کرد. هرگاه مردم به دولشان اعتماد کرده‌اند معجزه آفریده اند. دوران حکومت مرحوم "مصطفی" یا اوایل انقلاب یا سالهای جنگ، این قاعده را